

دیالکتیک تاریخ چنان است که پیروزی مارکسیزم در رشته تنوریک، دشمنان او را وامیدارد به لباس مارکسیست در آیند
لنین . مقدرات تاریخی آموزش کارل مارکس

- [قسمت اول این سلسله](#)
- [قسمت دوم این سلسله](#)
- [قسمت سوم این سلسله](#)
- [قسمت چارم این سلسله](#)
- [قسمت پنجم این سلسله](#)
- [قسمت ششم این سلسله](#)
- [قسمت هفتم این سلسله](#)
- [قسمت هشتم این سلسله](#)
- [قسمت نهم این سلسله](#)

سازمان انقلابی افغانستان "رابشناسیم "مارکسیست یا رویونیست؟"

فصل دهم

یادداشتی بردرآمد این بخش

در فصل نهم این سلسله بر روی حملات "سا" بر ما، تماس گرفتیم و گفتیم که ما به واژه ها و اصطلاحات سیاسی از کدام دیدگاه می بینیم. در این بخش سخنان "فاضلان" "سا" را در "یادواره" ای که در سال 1388 برای مجیدکلکانی فقیدنوشته بیشتر مطالعه میکنیم. زیرا "سا" انتقادات ما را بر همین "یادواره!" در "اسنادی از کنگره" اش دست آویز قرار داده و بر مامی تازد. لازم به یاد آوری است که سخنان طنز آمیز خردکننده "سا" نسبت به مجید کلکانی فقید از جانب بخش سا-ا ادامه دهندگان نشر گردیده که به معنی تائید آنهاست. و بخش دیگری بخش اصلی سا در مورد آنها سکوت اختیار کرده است و این هم بمعنی تائید غیر مستقیم آنها حساب میشود. این در حالیست که رهبری سا-ا ادامه دهندگان یک دسته راتحت نام های مستعار در جهاد فحاشی و ناسزاگویی به مائویست های افغانستان و سایر تشکل ها و انقلابیون مارکسیست- لنینیست- مائویست کشور بسیج کرده است.

یکی از ایرادات "سا" بر ما "افغانستانی" گفتن بجای "افغان" گفتن است. آنها میگویند که این اصطلاح را "چنگیز پهلوان" ابداع کرده و او را بارژیم جمهوری اسلامی ایران پیوند داده و آن رژیم را "رژیم جنایتکار و لایت فقیه" مینامند. مادر مور داینکه بر آستی ما "افغانستانی" را از چنگیز پهلوان گرفته ایم یا در مورد آن دلایل علمی خود ما را داریم در فصل بعدی صحبت میکنیم، اما در این فصل میخواهیم "سا" را بیاد مرحوم داکتر فیض رهبر کبیر شان در رابطه با رژیم جمهوری اسلامی ایران بیاندازیم.

زمانیکه ملاهاجر سرنوشت خلق ایران مسلط شدند، رویزیونیستهای سه جهانی ایران بمشاطه شمایل جمهوری اسلامی پرداختند، داکتر فیض در همزبانی با همزادان رویزیونیست ایرانی اش لب بمدح و ثنای "خمینی" گشود، او را "بت شکن" و قهرمان نامید، ایدئولوژی اشرارهنمای بشریت برای 13 قرن بسوی روشنائی هاتوصیف کرد و خود هدف مبارزاتش را "تاسیس جمهوری اسلامی" قرار داد و برای دست یابی به آن "جبهه مبارزین مجاهد" را تاسیس کرد، ولی اکنون "ساا"ئی ها که خود را پیروان همان داکتر فیض میگویند، همان جمهوری اسلامی "خمینی بت شکن و قهرمان" را رژیم جنایتکار "ولایت فقیه" میخوانند. آیا فقط نسخه "ولایت فقیه" (نسخه اهل تشییع) نظام جمهوری اسلامی "جنایتکار است" یا نسخه "اتحادسه گانه"، نسخه حنفی، حنبلی، مالکی، وهابی و شافعی آن نیز جنایتکار و ضدخلق میباشد؟ آیاتنهانسخه "شیعه" این نظام سردر آخور فتودال-کمپرادور ها و امپریالیزم داردیانسخه "صبغت الله مجددی، پیرگیلانی، مولوی نبی" نیز این چنین بود؟ و نسخه ملا عمر و حامد کزازی هم همینطور است؟ اگر حرف بر سر ایدئولوژی و سیاست جمهوری اسلامی بطور عام است و آنهم اینکه همه آنها سروته یک کرباس اند، پس قضاوت رهبر کبیرتان مرحوم "داکتر فیض چه میشود؟ خمینی ورژیم جلادی را که اور هبری میکرد "جنایتکار و ضدخلق است" یا "بت شکن و قهرمان"؟ و سرانجام در طی این 35 سال چه شده که "بت شکن قهرمان" به "ولی فقیه جنایتکار" مبدل گردیده است؟ کدام خصلت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جمهوری اسلامی از روز اولش تغییر کرده است؟ روشنست که هیچ خصلت جمهوری اسلامی تغییر نکرده است. همانگونه که امروز جنایتکار، ضدانسانی و ارتجاعی است در گذشته نیز بود. اما داکتر فیض و رویزیونیست های ایرانی آنروزها بخاطر منافع سوسیال- امپریالیزم چین و امپریالیستهای غربی آنرا "بت شکن"، "قهرمان" و ایدئولوژی اشرار "رهنمای بشریت" میخواندند "ساا" و رویزیونیست های امروزی ایران بخاطر منافع امپریالیستها و سوسیال- امپریالیزم چین آنرا "رژیم جنایتکار و ولایت فقیه" میخوانند. برای ما و دیگر انقلابیون این سوال لاینحل باقی میماند که قهرمان گفتن "و" بت شکن "نامیدن خمینی روی داکتر فیض و سازمان رهائی بشمول دادنورانی را "سیاه" میکند یا "سفید"؟

حقیقت اینست که برای رویزیونیست ها حقیقت وجود مستقل از منافع اربابان شان و هستی بالذات غیر قابل تصور است. "حقیقت همان است که به نفع آنها باشد". بهمین دلیل کمونیست ها می گویند که اپورتونیست ها و رویزیونیست ها "متناقض" صحبت میکنند. بر اساس همین تناقض گوئی است که "ساا" رفقای خارج نشین مائویست رافحش و ناسز امیدهدونام و شهرت آنها را برای دستگاه امپریالیزم و ارتجاع افشامیکند، باهر جمله از این رفقا محل بود باش آنها را در کشور های اروپائی بانیت منفی نام میبرد تا احساس حسادت را در ذهن روشنفکر عقمانده سائی تحریک کند. اما در مورد ساما- ادامه دهندگان که تمام آن در خارج مستقر است نتنها هیچ حرفی ندارد بلکه آن خارج نشینی را انقلابی میخواند! رویزیونیست ها به اینصورت هم در گفتار متناقض حرف میزنند و در کردار با تناقض عمل میکنند. ما اینگونه تناقض گوئیهای اپورتونیستی را به دست قضاوت تاریخ نمی سپاریم بلکه با رد آنها میکوشیم برای شکل و فرم

جنیش کمونیستی کشور کارکنیم . به همین لحاظ در همین فصل و از آن ببعد ما بر روی چرندیات "سائی" هاوسامائی ها(ساما - ادامه دهندگان) بطور مشترک سخن خواهیم گفت.

مکئی بر روی دلایل جدائی مجیدکلکانی از "گروه انقلابی افغانستان"

"ساا" در مورد جدائی مجید کلکانی فقید "از گروه انقلابی افغانستان" می نویسد "رفیق مجید با سه اختلاف (جنگ توده ای یا جنگ چریکی، چگونگی وحدت مارکسیست- لنینیست ها، رد یا قبول تیوری سه جهان) در سال 1357 خورشیدی از گروه انقلابی جدا شد و در وحدت با محافل هادی محمودی و نادر علی دهاتی، سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) را بنیان گذاشت. با اینکه سه گرایش عمده در ساما وجود داشت، اما برنامه ساما بر اساس نظرات رفیق مجید به تصویب رسید و به این خاطر او به عنوان رهبر اصلی ساما شناخته شد. رفیق داکتر فیض احمد، با این باور که رفیق مجید را یکی از یارانش که سخت به مشی چریکی دل بسته بود، در جدایی از گروه انقلابی وسوسه کرد، در حالیکه زمینه بحث های بسیاری برای حل اختلافات وجود داشت و این را در مشعل رهایی (ارگان تیوریک آن وقت سازمان رهایی) به وضاحت نوشت که مسوولیت جدایی را آن رفقا گرفتند.

این حرف هادرموردانشعاب مجیدکلکانی از گروه انقلابی افغانستان نسخه "گروه انقلابی وداکتر فیض" و اکنون "ساا" میباشد. اینکه آیا اینها فقط حرف های پادر هوا است یا حقیقت باید رفت و تحقیق کرد.

حقیقت مسلم اینست که مجیدکلکانی نه بهنگام پیوستنش به گروه انقلابی اطلاعیه ای را بیرون دادونه در موقع جداشدنش. "راه رفتن در تاریکی تاریخ" و "هراس از بیان نظرات خود" آنهم زمانی که آدم آگاهانه از یک تشکل ایدئولوژیک - سیاسی منحرف جدامیشودکار کمونیست هانیست زیرا "کمونیست ها عاردارند نظرات شان را پنهان کنند- مارکس). درگام دوم، اکثریت سامائی هانمیدانند که مجید فقید یک زمانی عضو گروه انقلابی داکتر فیض بوده و آنهاانی که میدانند بخاطر آنکه قصر کریستال مقام مجید فقید را در ذهن افراشان تاسطح آدم های کره خاکی پائین نیاورند، چیزی نمیگویند. زیرا "شاگرد داکتر فیض بودن" از آن مقام چیزی را برای مجید باقی نمیگذارد.

"ساا" بنابه اقتضای خصلت ایدئولوژیکش دروغ میگوید. این هادرمورد رفیق اکرم یاری نیز یک سلسله دروغ های شاخدار را گفته اند که ما در همان زمان برخی از آنها را رد کرده و در گزارشات دیگر مانیز به تردید قاطع آنها پرداخته ایم. در فصل های بعدی این سلسله بر روی آنها بیشتر تماس خواهیم گرفت. اما در این بخش کوشش میکنیم به خوانندگان محترم نشان بدهیم که "ساا" چطور دروغ میگوید و سامائی ها چطور ناخواسته در پاره ای از مواقع دروغ های برادران شان را رد میکنند. "ساا" می نویسد: "مجید بالاخره با مارکسیزم آشنا شد و به جریان شعله جاوید پیوست (تکیه از ماست)". "اما بعد از آنکه سازمان جوانان مترقی و جریان زیر رهبری اش (شعله جاوید) بانشعاب گروه انقلابی روبه روشد و قبل از آنکه با آخرین نشست در 1354 به عنوان یک سازمان از میان برود"، "رفیق مجید بعد از دستگیری بار دیگر تعهدش را به کار رفیقانه برای داکتر ابراز داشت، اما دیگر زمان گذشته بود" (برای خواندن منبع این جا را کلیک کنید) و... غیره.

این عبارات رابا حقایق و واقعات تاریخی مقایسه میکنیم. نخست بر روی این عبارات مکتب کوتاهی مینمائیم: "مجیدبالاخره بامار کسبیم آشنا شدوبه جریان شعله جاویدپیوست". آیا این ادعا حقیقت دارد که مجیدکلکانی "شعله ای بوده است؟" در قدم اول باید بگوئیم که شعله جاویدیک جریان انقلابی دموکراتیک نوین بودنه یک جریان مارکسیستی که کسی بعد از آشنائی بامار کسبیم آمده شعله ای شود. اینگونه اشتباهات راباید بحساب "سواد آگاهی سا از تئوری های علمی وتاریخ جنبش انقلابی افغانستان" نوشت. معهذاجان مطلب اینگونه "شاهکاری های تئوریک" نیست، جان مطلب اینست که "سا" میگوید مجید با مارکسبیم آشنا شد و سپس به جریان شعله جاوید پیوست. حال به نوشته کسی که زیر نام "س.رها" دروب سایت میر عبدالرحیم عزیز وسید غلام علی مشرف (افغانستان آزاد) می نویسد، توجه شمارا جلب میکنیم. "س.رها" در نوشته اش علیه "علی امیری" میگوید: "اول: ساما بر خلاف تحلیل "تحلیلگر!!" که با استفاده از تحلیل رگ های ماتحتش به این نتیجه رسیده باشد- به هیچ وجه یکی از شاخه های انشعابی شعله جاوید- که خودیک نشریه بودیک جریان یابیک سازمان نبود- نیست، بلکه ساما بعد از فروپاشیدن سازمان جوانان مترقی "وحتاخیلی بعدتر بنیان گذاشته شدو دوم: رفیق زنده یاد "مجیدکلکانی" که من حیث بنیانگذار "ساما" شناخته میشود- و است، هم حتا نصف روز عضویت "سازمان جوانان مترقی" وبگفته جاسوس ومزدور تحلیلگر!! شعله جاوید را نداشت".

(برای خواندن منبع اینجا را کلیک کنید)

در مورد اینکه سامائی هاهمیشه مخالفین شان رابا فدحش وناسز امیگیر ندونوشته های شان رابه جای منطق وبرهان بافحش وناسزا پاسخ میگویند لازم نیست به خواننده تذکری داده شود. واژه هاوالفاظ زننده ورکیک مانند "رگ های ماتحت" ازدیدگاه فکری ساما عیب ندارند وبرای نویسنده های سامائی مسئله "کاملا عادی" است (انسان ها از همان جا ئی که ایستاده اندبه جهان نگاه میکنند وپرورده فضای ایدئولوژیک- سیاسی شان میباشند) وخواننده سرانجام بامامنظر خواهدشده که "هیچ اپورتونیست شرف صحبت کردن علمی ومنطقی راندارد". لابد "س.رها" در نوشته هایش علیه ما نیز از همین "رگ ها" کمک میطلبد زیرا با کارکرد آنها آشنا است.

ما از "سا" و "س.رها" میپرسیم که کدام یک از شما دروغ میگوئید؟ "سا" دروغ میگوید که می نویسد "مجید بالاخره بامار کسبیم آشنا شدوبه جریان شعله جاوید پیوست" یاس.رها دروغ میگوید که "مجیدکلکانی ... حتانصف روز عضویت "سازمان جوانان مترقی" وبگفته جاسوس ومزدور تحلیلگر!! شعله جاوید رانداشت" بنظر مادر اینجاس.رها است میگوید "سا" دروغ میگوید. مجیدکلکانی هیچ زمانی شعله ای نبود، اوفقط از طریق محمدطاهر بدخشی بانجنیر عثمان در زندان دهمزنگ در تماس قرار گرفته بود. همین تماس بود که بعدا وقتی که انجنیر عثمان، اسحق نگارگر، عین علی بنیاد، ودیگران "پس منظر تاریخی" رانوشتنند مجیدکلکانی آنرا تکثیر وپخش کرد. این یگانه رابطه مجیدکلکانی با جریان دموکراتیک نوین افغانستان میباشد. اینکه برخی از شعله ای ها مانند رفیق داودسرد، بصیر اخگرو غیره بامجیدکلکانی تماس دوستانه داشته به معنی آن نیست که مجید کلکانی هم شعله ای بوده

است. "سا" اینگونه دروغها را بدون احساس عرق برجینش بر روی کاغذی نشانده آنهارا باده هاواژه های پادرواومیان تهی رنگ آمیزی میکند.

به دروغ دوم "سا" در این عبارت نظر کنید. **اما بعد از آنکه سازمان جوانان مترقی و جریان زیر رهبری اش (شعله جاوید) با انشعاب گروه انقلابی روبه روشد و قبل از آنکه با آخرین نشست در 1354 به عنوان یک سازمان از میان برود (منبع)**. آیا "سازمان جوانان مترقی" تا سال 1354 وجود داشت که با **گروه انقلابی بنشینید؟** حقیقت اینست که سازمان جوانان مترقی در سال 1352 بعد از انشعاب داکتر فیض از بین رفت. در اواخر سال 1352 دیگر بنام سازمان جوانان مترقی عینا وجود نداشت. در اواخر ربع سوم سال 1353 رفیق اکرم یاری از دستگاه افغان بیمه استفاده و به جاغوری برگشت، در اواخر ربع سوم سال 53 بعد از پیوستن مجید کلکانی به گروه انقلابی هسته "سازمان سرخا" تحت رهبری رفیق داکتر صادق یاری نطفه گذاری شد. در سال 1354 هیچ کسی بنام "سازمان جوانان مترقی" با گروه انقلابی داکتر فیض بگفتگو نداشت. رهبران "سا" بهتر است راست را از دروغ تفکیک کنند. کبیر توخی کودن فرومایه و فحاش ساوویی این دروغگویان را بالنین و بلشویک ها مقایسه میکند.

اینهامسئله ای رابه طعم دهن سامائی هاطرح ریزی و باواژه های پرآب و تاب رنگ آمیزی اش میکنند و سامائی هانیز که طعم آنرا مطابق دهن شان درمی یابند بارضایت خاطر لم میدهند و چیزی نمیگویند. ورنه چندسال قبل از علی امیری "سا" نوشته بود که مجید کلکانی "شعله ای" بوده است. این آقای س.رها آن روزها در زیر کدام تخته سنگ بخواب رفته بود؟ از اینجامشاهده میشود که برای سامائی ها مهم نیست که چه کسی دروغ میگوید بلکه مهم اینست که چه کسی مطابق طعم دهن آنها دروغ نمیگوید (الم نشرح دملاعثمان آخذله خولی نه شه خوندکوی).

توجه شمارابه این دروغ "سا" جلب میکنیم: **رفیق مجید بعد از دستگیری بار دیگر تعهدش رابه کار رفیقانه برای داکتر ابراز داشت (یادواره!).** کسانی که مجید کلکانی را می شناسند و از ماهیئت جنایتکارانه خلق و پرچم و کا.جی.بی خبردارند میدانند که رژیم جنایتکار خلق و پرچم و باداران سوسیال- امپریالیست آنها به مجید کلکانی به مثابه یک دشمن می نگرینتند. کا.جی.بی به هیچ کسی بغیر از افراد کاملاً مورد اعتمادش که در عین حال جاسوسان و شکنجه گران عالیرتبه "خاد" و مامورین تعلیم یافته خودش نیز بودند اجازه نمیداد تا با مجید کلکانی در تماس شود. با این وصف مجید کلکانی چگونه با داکتر فیض تماس گرفت و "ندامتش را از جداشتن ابراز کرده و اشتیاقش را برای کار مشترک مجدداً ابراز نمود؟".

یکی از افراد اخوانی که در آن زمان سارنوال بوده و فعلاً در اروپا زندگی میکند از یک آوازه در مورد مجید کلکانی که آن روزها در محل کار او شایع بوده در یک مجلس عمومی صحبت میکرد. او میگفت در حلقات ماشایع بود که آنها مجید کلکانی را تا حد مرگ شکنجه داده بودند. قبرغه هایش را شکستانده بودند و او به مشکل میتوانست نفس بکشد. یک روز یکی از مدیران عالیرتبه "خاد" به سلول اومی آید تا در مورد یکی از حلقات ساما از او سوال کند و میبندد که مجید به مشکل نفس میکشد و قادر نیست قلم را بگیرد و به سوالات آن جنایتکار پاسخ بدهد. او بخاطر حل مشکلات خودش موضوع را با داکتر نجیب در میان میگذارد تا برای تداوی او بطور موقتی اقدام کند. اما نجیب جنایتکار میگوید "بگذار خودش بخواد". در دفعه دوم آن

جنایتکار نامه خواهشمندانه ای را از طرف مجیدکلکانی مینویسد و به او میگوید که آنرا امضا کنند تا برای رفع درد و تداوی اش اقدام شود. وقتی نامه را پیش روی مجید میگیرد که بخواند، مجید لبخند تمسخر آمیزی زده و رویش را برمی گرداند. اگر چند گوینده داستان یک اخوانی است ولی احتمال اینکه این شایعه حقیقت باشد نیز خیلی زیاد است و بیشتر و بهتر از داستان "سا" باشخصیت مجیدکلکانی خوانائی دارد. این داستان میگوید که مجیدحتی برای نفس کشیدنش هم به خلق و پرچم التماس نکرد. اما ببینید که "سا" چگونه وضع مجیدکلکانی را ترسیم میکند.

این داستان اگرچندیک شایعه است ولی کمابیش به ما میرساند که مجیدکلکانی در زندان چه حال و احوالی داشته است. هر قدر این داستان را به نفع خلق و پرچم و کاجی.بی.بی.تعدیل کنند، باز هم حقیقت این میشود که مجیدکلکانی به هیچ صورتی در وضعی قرار نداشته که قلم بردارد و به داکتر فیض احوال بنویسد و "بار دیگر تعهدش را به کار رفیقانه" ابراز کند. مضاف بر این، مجیدشهیید میداندست که از دست جنایتکاران خلق و پرچم و کاجی.بی.بی.رهان خواهد شد تا بار دیگر با داکتر فیض "کار مشترک" را از سر بگیرد! اینگونه دروغهای "سا" غیر مستقیم این ذهنیت را القا میکند که گویا مجید فقید آن ذکاوت را نداشته که بداند در اسارت خلق و پرچم و کاجی.بی.بی.قرار دارد و آنها او را به قتل میرسانند و رهایش نمیکند. مضاف بر این این دروغ ها این حقایق را انکار میکند که مجید از زمان گرفتاری اش تا روزیکه او را بقتل رساندند بطور مداوم تحت شکنجه های ضد انسانی گوناگون دژخیمان کاجی.بی.بسرمیبرده است. انسان و لوبه بزرگی مجید فقید باز هم انسان است و از پوست و گوشت تشکیل شده و دارای احساس میباشد و بعد از شکنجه های غیر انسانی ای که مجید بخاطر حفظ جان سامائی ها و آبرو و شرافت ملی خلق افغانستان باید تحمل میکرد، احساس درد، بی حالی، تب، نفس تنگی، شکست استخوان دست، قیر غه، بازو امر عادی بشمار می رود. ما نمیدانیم که مجیدشهیید پس از دستگیری تا چه زمانی زنده بوده است. اینکه دولت مزدور خلق و پرچم روز شهادت او را باروز اعدام عده ای از جلادان و آدمکشان دیگر خلقی اعلام کرد، نسخه رسمی دولت مزدور است نه حقیقت. و حقیقت اینست که مجیدکلکانی دارای ذکاوت سیاسی عالی بود و از خلق و پرچم تصور موهوم نداشت. او امیدوار نبود که دوباره آزادمیشود تا با داکتر فیض "کار مشترک" را آغاز کند.

زمانی که موش مدعی فیل زایدن میشود

"سا" می نویسد "رفیق مجید با سه اختلاف (جنگ توده ای یا جنگ چریکی، چگونگی وحدت مارکسیست-لنینیست ها، رد یا قبول تیوری سه جهان) در سال 1357 خورشیدی از گروه انقلابی جدا شد". این عبارات غیر مستقیم میرساند که اگر داکتر فیض در همان خط اپورتونیستی (اکنون میزیم بورژوائی) باقی میماند و به سر اشیب رویونیوزم خایانه "سه جهانی" سقوط نمیکرد، مجیدکلکانی با آن مشکلی نداشت. سکوت سامائی هادر قبال این سخنان نشان میدهد که مجیدکلکانی "اپورتونیست بودن" را عیب و نقص نمیدانسته است، اما انکشاف اپورتونیوزم بسوی راست یعنی رویونیوزم برایش زیاد بوده. مسئله دیگر مورد اختلاف "موضوع جنگ توده ای و جنگ چریکی" میباشد که "سا" میگوید داکتر فیض طرفدار جنگ توده ای (یعنی اصولیت) بود و مجیدکلکانی طرفدار جنگ چریکی (یعنی غیر اصولی) فکر

میکرد (رفیق داکتر فیض احمد، با این باور که رفیق مجیدرایکی از یارانش که سخت به مشی چریکی دل بسته بود، در جدایی از گروه انقلابی و سوسه کرد) (در اینجا منظور داکتر فیض حفیظ آهنگر پور رفیق و دوست مولانا بحرالدین باعث میباشد که به حفیظ دره مشهور بود. مولانا بحرالدین باعث و حفیظ آهنگر پور بنیان گذاران و پیشگامان مشی چریکی در افغانستان به حساب میروند). اما "سا" در جائیکه باید نام افراد مشخص کند از آنها نام نمیبرد. اینگونه شیدای مختص ریویزیونیسم در افغانستان است.

دیده میشود که "سا" میکوشد داکتر فیض را "مارکسیست" و طرفدار اصول ترسیم کند و چنانکه گویا او از جنگ توده ای از نوع جنگ توده ای تحت رهبری مائوتسه دون طرفداری میکرده و مجیدکلکانی از مشی (نوشته شده چریکی) یعنی من در آوردی پیروی میکرده و این مشی موجب دستگیری و مرگ او نیز شده است (به کار قبل از وقت چریکی شهری پرداخت که دستگیری رفیق مجید در شهر کابل رانمی توان از چنین مشی نوشته ای جدا دانست (یادواره!)). "اینها بر علاوه این جملات خرد کننده، مجیدکلکانی فقید را "دنباله رویکی از رفقای" نیز بتاریخ معرفی میکنند.

ماز "سا" میپرسیم: شما آقایان "سا"ئی که میکوشید داکتر فیض را یک کمونیست طرفدار اصولی رسم کنید و مجید کلکانی را خرد و دنباله رو، لطف کرده به این سوالات ما عطف توجه نمائید!

1) آیا داکتر فیض احمد که از زبان شما طرفدار اصولیت و جنگ توده ای بود از این اصل تئوریک ماتریالیسم تاریخی نیز آگاهی داشت یا نه که جنگها در جامعه طبقاتی همیشه تحت رهبری یک طبقه معین و متحدین سیاسی آن قرار دارند؟ و جنگ توده ای تحت رهبری هر طبقه دیگر بغیر از پرولتاریا یک جنگ بورژوازی است؟

2) آیا داکتر فیض میدانست یا نه که جنگ توده ای ضد سوسیال-امپریالیسم شوروی مردم افغانستان تحت رهبری طبقه کارگر قرار ندارد؟

3) بادرک خصلت طبقاتی جنگ بطور عام و جنگ مقاومت بطور خاص نتیجه این میشود که هر کمونیست افغانستانی وظیفه داشت که جنگ را به نفع طبقه کارگر و انقلاب پرولتاری سمت و سو بدهد. و آنرا از جنگ تحت رهبری ارتجاع و امپریالیسم بیرون کشیده و تحت رهبری طبقه کارگر در آورد (اینکه میتواند ستند این کار را بکنند یا نه، مسئله کاملاً دیگری است). آیا داکتر فیض (نظر به جلوه های کمونیست بودنش) نیز وظیفه داشت که این کار را بکنند یا نه؟ از زبان خود "سا" می نویسیم "ساما زیر رهبری رفیق مجید مثل سازمان رهایی باتشکیل جبهه متحد پذیرش جمهوری اسلامی و با مخفی و علنی قرار دادن کار سوسیالیستی و دموکراتیک دست به تشکیل جبهات متعددی در مناطق روستایی افغانستان زد و در کنار آن به پرورش چریک های شهری نیز توجه داشت" (یادواره!). اینست "اصولی بودن داکتر فیض! فقط یک ریویونیست میتواند اینگونه "اصولی" باشند یک کمونیست.

حضرات "سائی" آیا یک کمونیست که شما مجیدکلکانی و داکتر فیض را با این صفت خطاب میکنید در جهت نیل به دموکراسی نوین و سرانجام سوسیالیسم و کمونیسم کار میکند یا در جهت جمهوری اسلامی؟

پس آقای داکتر فیض از چه قسم جنگ توده ای طرفداری میکرد؟ از جنگ توده ای بخاطر کدام هدف؟ و نقش خود را در سمت و سودادن جنگ توده ها چگونه ارزیابی میکرد؟ در پاسخ به این سوالات است که پای توطئه شهابندی افتد و شهابه این سوالها رگز و هیچ زمانی نمیتوانید پاسخ درست بدهید مگر اینکه خط سیاسی - ایدئولوژیک رویونیستی داکتر فیض را بدور بیاندازید.

داکتر فیض خیلی خوب میدانست که چه کار میکند، او این اصل تئوریک را در کتاب ها خوانده بود که هر جنگ محصول رشد تضادها به حدی است که دیگر نتوانند در حالت سابق بسر ببرند و این میتواند بین ملت ها، احزاب و غیره باشد. در عصر امپریالیزم بر طبق آموزش مارکسیزم سه تضاد عمده جهانی وجود دارند: (1) تضاد بین کار و سرمایه، (2) تضاد بین خلقهای جهان و امپریالیزم سرمایدار، (3) تضاد بین امپریالیست ها. (اصول لنینیسم - استالین).

جنگی که در زمان داکتر فیض در جریان بود، از تضاد دوم ناشی میشد. در این جنگ تضاد سوم یعنی تضاد بین امپریالیست ها نیز نقش داشت. امپریالیستها تحت قیادت امپریالیزم امریکوار تجاع جهانی بشمول خاقان های ضد خلق چینی در یک طرف قرار داشتند و سوسیال - امپریالیزم شوروی و اقمارش در طرف دیگر. این جنگ به واسطه احزاب میهن فروش خلق و پرچم بر خلق افغانستان تحمیل شده بود. خلق افغانستان فقط و فقط آزادی و استقلال ملی و تمامیت کشوری اش را می خواستند ولی امپریالیست ها و مرتجعین جهان بشمول خاقان های ضد خلق در چین هر کدام میکوشیدند به اهداف استراتژی جهانی شان در افغانستان و منطقه دست یابند. احزاب اسلامی در این شرایط برابر خلق و پرچم آله دست امپریالیزم و ارتجاع جهانی بود. در این شرایط وظیفه هر کمونیست این بود که در جانب خلق بیایستد یعنی خلق را در جهت دست یابی به اهداف مبارزاتی اش کمک کند. اما از آنجائی که داکتر فیض یک رویونیست سه جهانی و یک موجود دنباله رو (دنباله رو رویونیستهای سه جهانی ایرانی - حزب رنجبران) بود، رفته در کنار ارتجاع اسلامی ایستاد شد. اونه فقط بر روی ماهیت طبقاتی جنگ مکث نکرد بلکه این حقیقت را استتار کرد و خاینانه بیای رهبران جنگ که نماینده های فئودالها، بورژوازی بیروکرات و امپریالیزم بودند، سر گذاشت و به مدح و ثنای آنها پرداخت. بدتر از این، او با حقارت یک سلطنت طلب و موناکیست حقیر خواهان بازگشت ظاهر شاه گردید. آیا این میتواند طرفداری از جنگ توده ای (اصول) باشد؟ نه. آقایان شما در مکتب غلط درس خوانده اید لذا غلط را از صحیح نمیتوانید تفکیک کنید. تاریخ بارها نشان داده که جنگ توده ای و لوبه و واسطه فقیرترین نیروهای خلق بدون رهبری حزب کمونیست و یابگفته لنین "هژمونی پرولتاریا"، نمیتواند یکی از ارتجاعی ترین جنگ ها باشد. بطور مثال به "LRA ارتش لردی Lord's Resistance army نگاه کنید. سر بازان این ارتش را فقیرترین دهقانان و کارگران روز مزد شمال یوگندا و جنوب سودان تشکیل می دهند ولی "سیا" آن را رهبری میکند. این باند مسلح یکی از جنایتکارترین دسته مسلح تاریخ در افریقا و شاید در تمام جهان باشد. در حال حاضر به داعش نگاه کنید. اکثریت عظیم جنگندگان داعش را توده های مردم تشکیل میدهند ولی رهبری آنها بدست امپریالیست ها و مرتجعین منطقه میباشد. و آنها برای استقرار جمهوری اسلامی می جنگند. پس مسئله اساسی و تعیین کننده نیروهای جنگنده در جنگ نیست، بلکه رهبری جنگ و اهداف استراتژیک آن میباشد. حقایق

تلخ سالهای 1357-1359 که مایه افتخار "ساما" و "سا" است از این انحراف اپورتونیستی حکایت میکند که نه مجیدکلکانی به هژمونی پرولتاریا بر جنگ ملی و توده ای ارزش قایل بودونه داکتر فیض. و هر دو بقول "سا" خواهان جمهوری اسلامی بودند: "ساما زیر رهبری رفیق مجید مثل سازمان رهایی با تشکیل جبهه متحد و پذیرش جمهوری اسلامی و با مخفی و علنی قرار دادن کار سوسیالیستی و دموکراتیک دست به تشکیل جبهات متعددی در مناطق روستایی افغانستان زد و در کنار آن به پرورش چریک های شهری نیز توجه داشت. (یادواره مجید کلکانی)".

حتی امروز اپورتونیستهای "ساما- ادامه دهندگان" از "جنگ مسلحانه" دم میزنند و مانند پدران "سا" نی شان نقش رهبری پرولتاریا را از آن حذف میکنند. هیچ اپورتونیست و رویونیست امروزی "جنگ مسلحانه" را رد نمیکنند ولی هیچکدام آنها شرط انقلابی بودن آنرا رهبری پرولتاریا نمی خوانند. "جنگ سیاسی است توام با خونریزی" و فقط انسانهای خیالپرداز و او هام زده که باشکل و صور مسایل "ور" می روند جنگ را با طبقه پیوند نمی دهند. جنگ از دینامیزم مبارزه اضداد درونی و قوانین دیالکتیک ماتریالیستی خارج نیست و مبارزه اضداد در بدن و بیرون از آن فراز و فرود آنرا تعیین میکند. هیچ چیز در مورد جنگ سفیهانه تر از این نیست که آدم "مسلحانه" بودن آنرا توصیف کند ولی از اینکه چه طبقه ای آنرا رهبری میکند و بکدام سومی برد، حرفی نزنند. جنگ انقلابی ای که بخاطر نیل به دموکراسی نوین، سوسیالیزم و کمونیزم براه می افتد از نیروهای جنگنده خلق و دسته های رهنان "خوب، بنده خدا و خیر خواه ملت" فرق های فاحشی دارد. اگر چند اپورتونیست ها تلاش میکنند که این تفاوت های اساسی و اصولی را با واژه های بلند بالا و ملمع شده استتار کنند ولی کمونیست ها یاد دارند که در هر جمله وقتی از جنگ حرفی در میان می آید فوراً سوال کنند که چه طبقه ای آنرا رهبری میکند و بکدام سو؟

جنگ توده هاتحت رهبری پرولتاریا در جهت الغای مالکیت فنودال-کمپرادور ها بر زمین، جنگلات و چراگاه هامیکانیزم مبارزه اضداد طبقاتی را در روستا در جهت ادامه جنگ عیار میسازد. اما جنگ تحت رهبری هر طبقه دیگر ولو هر قدر واژه های مارکسیستی را بعاریه بگیرند، قادر به این کار و ادامه جنگ نیست و سرانجام به امپریالیزم تسلیم میشود. جنگ توده هاتحت رهبری حزب کمونیست (م.ل.م) از طریق ایجاد پایگاه های سرخ، قدرت توده ای، عیار ساختن تولید کلکتیف، بانک ملی، تساوی زن و مرد، تعلیم و تربیه و دانشگاه و... غیره طبقات تحت دیکتاتوری را به طبقات عامل دیکتاتوری مبدل میسازد ولی جنگ تحت رهبری هر طبقه دیگر ساختار کهنه و فرسوده سیاسی جامعه را حفظ کرده و طبقات استثمارگر دیگری را بجای طبقات استثمارگر قدیمه می نشاند و کارگران، دهقانان و اقشار تحت ستم کما فی السابق تحت ستم و استثمار باقی میمانند. به اینصورت "جنگ مسلحانه" بدون تاکید بر هژمونی پرولتاریا که در هر سطر از ادبیات هوچی گری ساما بچشم میخورد همان "جنگ توده ای داکتر فیض" در لباس کرباس گلایی رنگ است و مانند، همسان و هم وزن یکدیگر نقش رهبری حزب کمونیست یا هژمونی پرولتاریا را نمی میکند.

آخرین مرثیه جدائی مجید کلکانی از داکتر فیض

در بالاتر ذکر دادیم که "ساا" میگوید یکی از دلایل انشعاب مجیدکلکانی از گروه انقلابی داکتر فیض "چگونگی وحدت مارکسیست-لنینیست ها" بود، ولی نمیگوید که مجیدکلکانی چه طرحی داشت و داکتر فیض مدافع کدام نقشه بود. چند سطر پیش تر در همین یادواره گفته میشود که مجیدکلکانی بعد از آنکه آثار کلاسیک مارکسیستی-لنینیستی-اندیشه مائوتسه دون را (نزد داکتر فیض) خواند دبیر حلقه های عالی گروه انقلابی شد. اما با تعجب کسی که آثار کلاسیک مارکسیستی-لنینیستی-اندیشه مائوتسه دون را نزد "استاد بزرگی مانند داکتر فیض" خوانده است با استادش (برسریک مسئله تاکتیکی) کنار نمی آید و از او جدا میشود! چه کسی "منطق" درخشانتر از این را دیده است!

طرح داکتر فیض بدون هیچ شکی یک طرح رویونیستی بوده است (از کوزه همان تراود که در اوست). این بطور مطلق غلط خواهد بود اگر تصور شود که یک رویونیست برای امر اتحاد مارکسیست-لنینیست ها طرح مارکسیستی دارد. اما آیا میتوان گفت که طرح مجیدکلکانی طرح مارکسیستی بوده؟

حقایق تاریخی و اسنادی که از کار و فعالیت های سیاسی مجید فقید بجامانده گواهی میدهند که او هیچ زمانی بدنبال وحدت بر اساس ایدئولوژی نبوده است. او با هر کمیت (بدون در نظر داشت موضع ایدئولوژیک آن) پای صحبت برای اتحادی نشست و حتی نام این اتحاد را نیز بر طبق اصول علمی و مارکسیستی انتخاب نمیکرده است. یک زمانی آنرا "جبهه" میخوانده و زمان دیگر اسم "سازمان" را بر آن میگذاشته است. "ساما" مثال خوبی برای اثبات این حقیقت است. ساما از نظر ایدئولوژیک و ترکیب سیاسی ساما یک جبهه است ولی مجید کلکانی آنرا "سازمان" نام میکند. اگر از "ساما" بگذریم و به فعالیت های مجید فقید قبل از سالهای 1357 و 1358 توجه کنیم باز هم به روشنی می بینیم که او از دیدیک مارکسیست-لنینیست-مائوتسه دون اندیشه به امر اتحاد و ایجاد تشکیلات سیاسی برای پیشآهنگی طبقه کارگر نمیدیده است. یکی از تشکل هائی که مجیدکلکانی فقید با آن رابطه خیلی نزدیک داشته "سازا" و رهبران محمد طاهر بدخشی است. محمد طاهر بدخشی یکی از اعضای کنگره موسس حزب دموکراتیک خلق افغانستان و تا سال 1346 یک خلقی بود. او در سال 1346 بعد از برگشتن حفیظ الله امین از آمریکا از این دسته انشعاب میکند و دلیل آنرا نیز "شونیزم قومی" حفیظ الله امین میخواندند خط ایدئولوژیک رویونیستی ح.د.خ.ا. ساما، همیشه کوشیده است ارتباط مجیدکلکانی را با "سازا" و محمد طاهر بدخشی پنهان و مستور نگه دارد و حتی برخی از آنها برای پنهان نگه داشتن آن با احساسات منفی برخورد میکنند. مثلاً در این او اخریکی از آنها بنام س.رها در نوشته اش علیه علی امیری دروب سایت "افغانستان آزاد" مینویسد: "کسی که اندکی با تاریخ نیم قرن اخیر کشور ما آشنا باشد، از خواندن جاسوسنامه علی امیری از خنده گرده دردمیشود، جالب اینست زمانیکه می بینیم این "تحلیلگر"!! ممتاز و مخبر "سازا" رایکی از شاخه های انشعابی "سازمان جوانان مترقی" میخواند، حال آنکه این سازمان (سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان) توسط طاهر بدخشی، که خود یکی از بنیانگذاران "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" بشمار میرفت و هیچ ربط و ارتباطی با نشریه شعله جاوید و "سازمان جوانان مترقی" نداشت و با مائوتسه دون دشمنی می ورزید، بنیان گذاشته

شد و قلب مبارزه خود را به دور "مساله میلتی" میچرخاند و گاهی هم از چه گوار او چه گوار ایزم داد سخن میزد "منبع و ماخذ را در اینجا مطالعه کنید"... س. رها به این قسم میرساند که آدم تاریخ دان و باسواد است و تاریخ نیمقرن اخیر افغانستان را بهتر از علی امیری و چنان بلد است که سخنان علی امیری او را "از خنده گرده درد" میکند. امامتاسفانه یا آگاهی او از تاریخ به آنجا میرسد که بداند مجید کلکانی با همان محمد طاهر بدخشی ضدمائوتسه دون (بگفته خودش) مانند بادام دومغزی توام بود و در مجالس مهم "سازا" در کنار او حضور داشت و یا این موضوع را عاقدانه پنهان میسازد.

مجید کلکانی با محمد طاهر بدخشی از سالهای 1347 به بعد بطور متداوم و ارگانیک ارتباط داشت. در سال 1349 او در کنفرانس عمومی "محل انتظار طاهر بدخشی" در تخار شرکت می ورزد (منبع را اینجا بخوانید). در سال 1353 او و یک تعداد از رفقاییش در جهت ایجاد یک جبهه مشترک (جدرخا = جبهه دموکراتیک رهائی بخش خلق های افغانستان) با طاهر بدخشی در کابل وارد فعالیت میشوند. قرار بوده که مجید کلکانی (مازیار) و طاهر بدخشی (بابک) این جبهه را رهبری کنند. هم مجید کلکانی و هم طاهر بدخشی بر روی استراتژی قیام (به راه انداختن کانون شورش، تیپ کیوبا) توافق نموده و پلاتفرم و اساسنامه جبهه را به تصویب میرسانند. اما نحوه کار بین دهاقین مسئله مورد اختلاف مجید کلکانی و طاهر بدخشی میشود که هر دو توافق میکنند تا شش ماه کار تدارکاتی را انجام بدهند، بر اساس همین توافق آنها کارها را تقسیم میکنند و قرار بوده که بعد از شش ماه کنگره جبهه را دایر کنند. در نیمه اول این شش ماه حادثه "درواز بدخشان" به رهبری مولانا بحرالدین باعث صورت میگیرد. "در اوایل سال 1353 خورشیدی نشست های پیهم اعضای رهبری و چندتن از کدرها، گاهی به اشتراک عبدالمجید کلکانی و چندتن از یارانش در شهر کابل راه اندازی گردید، هدف از این نشست ها، (ارتقا از محل به سازمان)، تصویب برنامه سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان و تصویب پلاتفرم جبهه از دو تشکل، تحت رهبری عبدالمجید کلکانی با نام مستعار «مازیار» و بدخشی با نام مستعار «بابک» بود. برنامه (س.ا.زا) و پلاتفرم (جبهه دموکراتیک رهائی بخش خلقهای افغانستان) هر دو به تصویب رسید و تصمیم بر آن شد تا این برنامه و پلاتفرم به حیث مسوده ها به کنفرانس سازمان (س.ا.زا) و کنگره جبهه (جدت رخا) در سال 1354 خورشیدی پیش بینی شده بود، پیشکش و تصویب گردد. (این گفته ها را در اینجا بخوانید)"

از دکتر جمال الدین سینادلیری یکی از کادرهای "سفا" می آوریم: "سرانجام این سه یار شوریده (حفیظ، دولت و باعث- از ماست) حال و جان بر کف ترجیح دادند که منطقه را بقصد شهر ترک بگویند. وقتی از دروازه وارد قلمرو راغ گردیدند، حفیظ و دولت در منطقه سردشت راغ باقی ماندند تا کارهای برنامه شده خویش را به انجام برسانند و مولانا دوباره مخفیانه به کابل برگشت. در ماه حمل 1354 خورشیدی طی یک نشست اضطراری با شرکت رهبران محل انتظار و شرکت مجید کلکانی روی طرح قیام مسلحانه در درواز تصمیم گیری مینمایند. اما مجید کلکانی بنا بر دلایل خاصی که داشته شرط اشتراک در این قیام را اول مخفی شدن بدخشی را مطرح میکند. مجید استدلال میکند که به

محض اقدام مسلحانه در درواز، دولت بدخشی را زندانی خواهد نمود و در صورت کشته شدن ما کسی که جنبش را رهبری کند وجود نخواهد داشت. اما بدخشی این شرط را نمی پذیرد و به این طریق مجیدنیز از اشتراک در قیام درواز خود داری می نماید. (مرجع را در اینجا دریابید)

در اینجا دیده میشود که موضوع "ضدمائوتسه دون بودن محمد طاهر بدخشی" برای مجیدکلکانی فقیده اندازه یک لکه خاکستری بردامش هم منفی و قابل رد نیست. در حالیکه "یک ضدمائوتسه دون" یک ضد انقلاب و ضد کمونیزم، ضد جنگ خلق، ضد انقلاب فرهنگی و ضد تمام مارکسیزم-لنینیزم-مائوئیزم است. طاهر بدخشی هنگامی هم که از حزب "خلق" تره کی جدا شد، دلیل آن موضعگیری رویزیونیستی و مزدوری سوسیال-امپریالیزم شوروی نبود بلکه گفته میشود که شوونیزم قومی حفیظ الله امین بوده است. از نظر ایدئولوژیک بین مجیدکلکانی و طاهر بدخشی چه فاکتور مشترکی را میتوان سراغ کرد که بتواند این دو تن را در کنار هم دیگر بنشانند؟ از نظر سیاسی میدانیم که عمده ترین مسئله هر انقلاب مسئله قدرت سیاسی است و اگر قیام و شورشی که طاهر بدخشی و مجیدکلکانی در سال 1354 طرح کرده بودند، به موفقیت می انجامید، دولتی که آنها به وجود می آوردند، دولت کدام طبقه بود؟ علیرغم تمام این وخامت مجیدکلکانی از سال 1347 با طاهر بدخشی در ارتباط قرار دارد، و مجیدکلکانی از طریق اوبالانجنیر عثمان آشنایی شود.

در سال 1354، 1355 و 1356 یک تعداد زیادی از انقلابیون شعله ای در حال پریشانی و بی ارتباط قرار داشتند، برخی از آنها با رفیق شهید داکتر صادق یاری "سرخا" را ساخته بودند ولی بسیاری دیگر بشمول رفیق اکرم یاری شهید در بی ارتباطی قرار داشتند ولی کلکانی فقید با هیچکدام آنها بخاطر وحدت پاپیش نگذاشت. در حالیکه در سال 1354 او داکتر فیض سوار اسپ از پنجشیر به جرم بدخشان میروندتا با طاهر بدخشی بر روی وحدت حرف بزنند. از سیدموسی هستی که خود را دوست داکتر فیض و مجیدکلکانی میخواند می آوریم. او مینویسد: "داکتر فیض دید که شعله به دامن گردباد نااتفاقی افتاده ... گروه انقلابی را پایه گذاری کرد که جماعت انقلابی زنان هم محصول تلاش خودش و خانم مینای زنش می باشد. او در ولسوالی پنجشیر در سال های 1353 بحیث داکتر ایفای وظیفه میکرد. مجیدکلکانی که از همزمان سابق داکتر فیض بود به خانه حفیظ دره در پنجشیر رفته بود و با داکتر فیض در خانه حفیظ دره ملاقات کردند.

مولانا بحرالدین باعث بدخشی در درواز و طاهر بدخشی در ولسوالی جرم بود باعث و طاهر که از دوستان شخصی و نزدیک من مثل مجیدکلکانی حفیظ دره و داکتر فیض بودند به من روانشاد مجید و داکتر فیض شهید در بدخشان احوال دادند که ما از راه پنجشیر با سواری اسپ به فیض آباد مرکز بدخشان می آیم.

مولانا باعث و طاهر بدخشی را از آمدن ما خبر بدهید و هم در نامه خود تا کید کرده بودند بشرطیکه از آمدن ما کسی خبر نشود که به خانه شما بیایند. من طبق دستور دوستان عمل کردم طاهر باعث به خانه من آمدند و دور و ز بعد داکتر فیض، حفیظ دره و مجیدکلکانی آمدند. من آنها را

از خانه خود به خانه یک دوست خود که قاسم نام داشت بعداً توسط حکومت دموکراتیک خلق سر به نیست شد (روانش شاد) به فرخار بردم (برای خواندن مفصل داستان به سایت آریائی مراجعه شود).

به اینقسم از مطالعه این اسناد و سند دیگر که - این نوشته ظرفیت نقل از تمام آنها ندارد - برمی آید که سمت و سوی وحدت طلبی مجیدکلکانی اتحاد با نیروهای بورژوازی و فئودالی بوده نه طبقه کارگر، زیرا هیچ سندی وجود ندارد که مجیدکلکانی از آن طریق وحدت با نیروهای پرولتری را خواسته باشد و یابامند پرولتری موضوع وحدت را علم کرده و معیار وحدت طلبی پرولتاریائی را رعایت کرده باشد. به این لحاظ "چگونگی وحدت مارکسیست-لنینیست ها" که "سا" از آن دم میزند فقط یک حرف پادروا و کاملاً مسخره است. کسانی که ایدئولوژی مارکسیستی-لنینیستی - اندیشه مائوتسه دون نداشته اند به هیچصورتی نمیتوانسته اند مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون را معیار کارشان قرار بدهند. به اینقسم دیده میشود که "سا" در این مورد نیز دروغ میگوید، مارکسیزم-لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون را به مثابه سلاح برای جلب توجه افرادی که از متن و محتوای آن کمتر آگاهی دارند، در جمله استعمال میکند.

ما در سال 1388 هنگامیکه نامه "سا" را دریافت کردیم تا این این یادواره (!) را نشر کنیم، بلافاصله به "سا" نوشتیم که این یادواره (!) مملو از خطاها و لغزش های جدی ایدئولوژیک است. در آن چیزهایی آمده که با حقایق تئوریک مارکسیزم-لنینیسم-مائویسم در تضاد قرار دارند. اگر شما حاضرید ما میخواهیم بر روی این لغزش ها با هم گفتگو نماییم. "سا" تنها به این نامه پاسخ داد بلکه همانگونه که نوشته مملو از اغلاط و نادرستی هایش را در مورد رفیق اکرم یاری به نشر سپرد این نوشته را نیز در وب سایت های مختلف منتشر ساخت. و بعدها بجای آنکه رویزیونیزم داکتر فیض و آوانتوریزم و فرصت طلبی مجید کلکانی را نقد کند، در سند مربوط بکنگره (!) اش از ما گلیله میکند که تمجید کردن ها و مداحی های شان را از مجیدکلکانی که بانیت پینه زدن و زبان مکاری نوشته شده بود، نقد کرده ایم. ادامه دارد

مائویست های افغانستان

22 جوزای 1393

با این آدرس با ما در تماس شوید

P.O. Box 1
Station H
Montreal Quebec
H3G 2K5
CANADA

www.shoresh.eu
shoresh2008@gmail.com